

۱۵۶- تکلیف ملکی که یک واحد دولتی و یک شرکت خصوصی مشاعاً مالک آن می باشند و به موجب تصمیم قطعی اداره ی ثبت غیر قابل افراز تشخیص داده شده، چیست؟

(۱) دیوان عدالت اداری دستور فروش آن را صادر می نماید.

(۲) به درخواست هر یک از شرکا دادگاه عمومی محل وقوع ملک دستور فروش آن را صادر می نماید.

(۳) به درخواست هر یک از شرکا ملک را اداره ثبت می فروشد تا پول آن تقسیم شود.

(۴) به درخواست هر یک از شرکا دادگاه عمومی محل اقامت شریک متقاضی افراز، دستور فروش آن را صادر می نماید.

پاسخ: گزینه ۲: به درخواست هر یک از شرکا دادگاه عمومی محل وقوع ملک دستور فروش آن را صادر می نماید.

مبحث: مراجع شبه قضایی

منبع: دکتر عبدالله شمس، آیین دادرسی مدنی جلد اول دوره بنیادی، شماره: ۴۰۳

تحلیل

طراح در متن سوال یکی از طرفین دعوا را یک "واحد دولتی" عنوان کرده است و گزینه ی یک را در میان پاسخ ها قرار داده است تا داوطلب را به این اشتباه دچار کند که رسیدگی به این دعوا در صلاحیت دیوان عدالت اداری قرار دارد، ولی داوطلب باید بداند که دعای از این دست از جمله امور مربوط به تصدی دولت است و تنها دعاوی مردم در مورد امور حاکمیتی دولت در صلاحیت دیوان عدالت اداری قرار می گیرد.

طراح سوال گزینه ی دو را به این منظور بین پاسخ ها به داوطلب ارائه کرده است تا احتمالاً ذهن داوطلب را منصرف به بحث افراز توسط اداره ثبت کند، در حالی که می دانیم اداره ثبت صالح به افراز ملکی است که جریان ثبتی آن خاتمه، گرچه از ظاهر سوال می توان برداشت کرد که ملک ثبت شده است (چون اداره ثبت غیر قابل افراز بودن آن را اعلام کرده است)، ولی نکته اینجاست که اساساً در فرض سوال این ملک غیر قابل افراز بیان شده است، با توجه به این فرض رسیدگی به امر تقسیم ملک مورد دعوا از امور ماهوی و در صلاحیت دادگاه قرار می گیرد، غیر از اینکه از ملاک ماده ی ۵۹۴ قانون مدنی می توان استفاده کرد که در مورد مال مشترک غیر قابل تقسیم دادگاه حکم به فروش و تقسیم قیمت می دهد همین طور مفاد ماده ۳۱۷ قانون امور حسبی که فروش مال مشترک غیر قابل تقسیم را توصیه کرده است.

طراح در گزینه ی چهار تلاش کرده است تا داوطلب را به سوی استفاده از قاعده ی صلاحیت مراجع رسیدگی سوق دهد، در حالی داوطلبان با کمی دقت می توانند تشخیص بدهند که موضوع سوال شامل حکم استثنائی ماده ی ۱۲ قانون آیین دادرسی مدنی در مورد صالح بودن دادگاه محل وقوع مال غیر منقول است.

مستندات:

- ماده ی ۱۲ قانون آیین دادرسی مدنی: "دعاوی مربوط به اموال غیر منقول ... در دادگاهی اقامه می شود که مال غیر منقول در حوزه ی آن واقع است، اگر چه خوانده در آن حوزه مقیم نباشد."
- **ماده ۵۹۴ قانون مدنی:** « هر گاه قنات مشترک یا امثال آن خرابی پیدا کرده و محتاج به تنقیه و تعمیر شود و یک یا چند نفر از شرکا بر ضرر شریک یا شرکای دیگر از شرکت در تنقیه یا تعمیر امتناع نمایند شریک یا شرکای متضرر می توانند به حاکم رجوع نمایند در این صورت اگر ملک قابل تقسیم نباشد حاکم می تواند برای قلع ماده ی نزاع و دفع ضرر، شریک ممتنع را به اقتضای موقع به شرکت در تنقیه یا تعمیر یا اجاره یا بیع سهم خود اجبار کند».
- **ماده ۳۱۷ قانون امور حسبی:** « در صورتی که مالی اعم از منقول یا غیر منقول قابل تقسیم و تعدیل نباشد ممکن است فروخته شده بهای آن تقسیم شود».

۱۵۷- چنانچه وزیر دادگستری از رفتار و اعمال منافی حیثیت و شئون قضایی دادرسی اطلاع پیدا نماید، برای تعقیب انتظامی وی پرونده به چه مرجعی فرستاده می شود؟

(۱) دادسرای دیوان عالی کشور

(۲) دادسرای کارکنان دولت

(۳) دادسرای انتظامی قضات

(۴) مستقیماً به دادگاه عالی انتظامی قضات

پاسخ: گزینه سازمان سنجش ۳: دادسرای انتظامی قضات (اما گزینه ۴ صحیح می باشد).

مبحث: تعقیب انتظامی قضات

منبع: عبدالله شمس، آیین دادرسی مدنی، جلد اول دوره بنیادی، شماره: ۱۵۹

تحلیل

شاید بتوان گفت طراح در این سوال کج سلیقه‌ای به خرج داده است و می شد از این بحث سوال فنی تر و زیباتری طرح کرد، با توجه به تصویب قانون نظارت بر رفتار قضات سال ۱۳۹۰ که مورد توجه داوطلبان و دانشجویان است و طرح سوال بر مبنای نکته ای از قانون مصوب ۱۳۳۵ جالب به نظر نمی رسد.

در قانون نظارت بر رفتار قضات عملاً نامی از وزیر دادگستری برده نشده است و جایگاه خاصی برای وزیر در نظر گرفته نشده است، و دادگاه عالی انتظامی اصولاً به تخلفات مستقیماً رسیدگی نمی کند و تخلفات باید در دادسرای انتظامی تعقیب شوند. ولی عین عبارت متن سوال از ماده ی ۲۱ قانون متمم سازمان دادگستری و ... مصوب ۱۳۳۵ است و به نظر می رسد منظور طراح سوال هم به همین مطلب بوده است. بنابراین گزینه ۴ صحیح می باشد و بر گزینه ۳ ترجیح دارد.

توضیح اینکه ذیل بند ۸ ماده ۵۶ قانون نظارت بر رفتار قضات بندهای (ج)، (و) و (ه) ماده ۱ و مواد ۲ و ۳ قانون متمم سازمان دادگستری و ... نسخ صریح شده است و بر همین مبنا به نظر می رسد سایر مواد آن قانون از جمله ماده ی ۲۱ همچنان معتبر و مجری هستند.

۱۵۸- چنانچه امری در دادگاه عمومی حقوقی مطرح شود و دادگاه آن را در صلاحیت مرجعی غیر قضایی بداند، باید ...

(۱) قرار رد دعوا صادر کند.

(۲) قرار عدم صلاحیت صادر کند و پرونده را به همان مرجع غیر قضایی بفرستد.

(۳) قرار عدم استماع دعوا صادر کند.

(۴) از خود نفی صلاحیت کند و پرونده را برای تشخیص صلاحیت به دیوان عالی کشور بفرستد.

پاسخ: گزینه ۴: از خود نفی صلاحیت کند و پرونده را برای تشخیص صلاحیت به دیوان عالی کشور بفرستد

مبحث: تعارض در صلاحیت

منبع: دکتر شمس، آیین دادرسی مدنی، دوره بنیادین، جلد اول، شماره های: ۳۳۰؛ ۳۴۸؛ ۳۳۲

تحلیل

طبق نص ماده ۲۸ قانون آیین دادرسی مدنی در چنین مواردی دادگاه باید از خود نفی صلاحیت کند و و پرونده را به دیوان عالی کشور ارسال کند.

در مورد ماده‌ی ۲۸ تذکر دو نکته لازم است، اول اینکه در متن ماده به نفی صلاحیت دادگاه به صلاحیت "مراجع غیر قضایی" اشاره شده است که "مراجع غیر دادگستری" صحیح تر است چرا که معنا را به مراجع قضایی غیر دادگستری چون اداره ی ثبت نیز گسترش می دهد. نکته‌ی دوم در ماده ی ۲۸ عبارت "برای حل اختلاف" در مورد بخش آخر ماده مصداق ندارد زیرا اصولاً اختلافی در صلاحیت (بخش اول ماده ۲۸) رخ نداده است و دیوان عالی کشور به عنوان "تعیین مرجع صالح" ایفای نقش می کند.

"قرار رد دعوا" که در گزینه ی یک آورده شده است در فرض مسئله موضوعیت ندارد. عمل دادگاه در این مورد را "قرار عدم صلاحیت" که در گزینه ی ۲ آورده شده است هم نمی توان تلقی کرد چون اصولاً ممکن است مرجع قضایی در موردی که خود را نسبت به مرجع غیر دادگستری صالح بداند پرونده را به دیوان عالی کشور احاله کند.

"قرار عدم استماع دعوا" هم که در گزینه‌ی ۴ آمده است صحیح نیست، زیرا قرار عدم استماع دعوا یکی از قرارهای قاطع دعوا است و در جایی صادر می شود که دعوا اصولاً از لحاظ قانونی قابل رسیدگی نباشد.

مستندات:

➤ ماده ۲۸ قانون آیین دادرسی مدنی: «هرگاه بین دادگاههای عمومی، نظامی و انقلاب در مورد صلاحیت، اختلاف محقق شود همچنین در مواردی که دادگاهها اعم از عمومی، نظامی و انقلاب به صلاحیت مراجع غیر قضایی از خود نفی صلاحیت کنند و یا خود

www.DLMgroup.ir

Email : khalilnejad.68@alumni.ut.ac.ir

تهيه و تنظيم : صابر خليل نژاد كياسري

را صالح بدانند، پرونده براي حل اختلاف به ديوان عالي كشورارسال خواهد شد. رأي ديوان عالي كشور در خصوص تشخيص صلاحيت، لازم الاتباع مي باشد.

DLM

۱۵۹- دعوایی به خواسته ی یکصد میلیون ریال اجاره بهای ملکی تجاری که در تهران واقع است و علیه خوانده ای می باشد که مقیم کرمان است در چه مرجعی باید اقامه شود؟

(۱) دادگاه عمومی حقوقی کرمان

(۲) شورای حل اختلاف تهران

(۳) دادگاه عمومی حقوقی تهران

(۴) دادگاه عمومی حقوقی محل انعقاد قرارداد اجاره

پاسخ: گزینه ۱: دادگاه عمومی حقوقی کرمان

مبحث: صلاحیت محاکم

منبع: دکتر شمس، آیین دادرسی مدنی، دوره بنیادین، جلد اول، شماره: ۳۸۷

تحلیل

می دانیم که اصل بر صلاحیت دادگاه محل اقامتگاه خوانده است، در مواجهه با سوالاتی از این دست که در بحث صلاحیت نسبی طرح شده اند باید در جستجوی موارد استثنا بر اصل باشیم و اگر موردی یافت نشد به اصل عمل کنیم و دادگاه محل اقامت خوانده را صالح بدانیم.

" شورای حل اختلاف تهران " که گزینه ی ۲ است صحیح نیست، چون بهای خواسته یکصد میلیون ریال است و از صلاحیت ذاتی شورای حل اختلاف (بیست میلیون ریال در روستا ها و پنجاه میلیون ریال در شهر ها) خارج است.

" دادگاه عمومی تهران " که گزینه ی ۳ است هم صحیح نیست، زیرا در صورتی دادگاه تهران به عنوان دادگاه محل وقوع مال غیر منقول می تواند صالح باشد که دعوا "مربوط به اموال غیر منقول " می بود (ماده ۱۲ قانون آیین دادرسی مدنی) در حالی که سوای اینکه دعوای اجاره بها مربوط به اموال غیر منقول (دعوای تصرف، مالکیت، حق ارتفاق و انتفاع) تلقی نمی شود، بلکه دعوای مطالبه " مال الاجاره " به صراحت ماده ی ۲۰ قانون مدنی " از حیث صلاحیت محاکم در حکم منقول است "

گزینه ی ۴ هم صحیح نیست، چون در صورتی حکم استثنایی صلاحیت دادگاه محل انعقاد قرارداد می تواند جریان پیدا کند که دعوای ناشی از عقد و قرارداد " راجع به اموال منقول " باشد (ماده ۱۳ قانون آیین دادرسی مدنی)

بنابراین وقتی می بینیم حکمی استثنایی بر فرض مسئله حاکم نمی شود به اصل متوسل می شویم و دادگاه محل اقامت خوانده را صالح می دانیم.

مستندات: ماده ۱۱ قانون آیین دادرسی مدنی: «دعوا باید در دادگاهی اقامه شود که خوانده ، در حوزه قضایی آن اقامتگاه دارد و اگر خوانده در ایران اقامتگاه نداشته باشد، در صورتی که در ایران محل سکونت موقت داشته باشد، در دادگاه همان محل باید اقامه گردد و هرگاه در ایران اقامتگاه و یا محل سکونت موقت نداشته ولی مال غیرمنقول داشته باشد، دعوا در دادگاهی اقامه می شود که مال غیرمنقول در حوزه آن واقع است و هرگاه مال غیرمنقول هم نداشته باشد، خواهان در دادگاه محل اقامتگاه خود، اقامه دعوا خواهد کرد.

تبصره - حوزه قضایی عبارت است از قلمرو یک بخش یا شهرستان که دادگاه در آن واقع است. تقسیم بندی حوزه قضایی به واحدهایی از قبیل مجتمع یا ناحیه ، تغییری در صلاحیت عام دادگاه مستقر در آن نمی دهد.»

۱۶۰- آرای قطعی هیئت تشخیص و هیئت حل اختلاف کارگر و کارفرما در کجا اجرا می شود و مشمول چه مقرراتی است؟

(۱) اجرای ثبت - مقررات اجرایی ثبت

(۲) اجرای وزارت کار - قانون اجرای احکام مدنی

(۳) اجرای دادگستری - قانون اجرای احکام مدنی

(۴) اجرای وزارت کار - مقررات اجرایی وزارت کار

پاسخ: گزینه ۳: اجرای دادگستری - قانون اجرای احکام مدنی

مبحث: مراجعه شبه قضایی

منبع: دکتر شمس، آیین دادرسی مدنی، دوره بنیادین، جلد اول، شماره ۳۴۲

تحلیل

طبق ماده ۱۶۶ قانون کار جمهوری اسلامی آرای قطعی مراجع حل اختلاف کار (شامل هیات های تشخیص و

حل اختلاف) توسط اجرای احکام دادگستری اجرا می شود و طبق ماده ۴ آیین نامه ی اجرایی ماده ی ۱۶۶ این آرا طبق قانون اجرای احکام مدنی اجرا می شوند.

شاید انتظار این حد از تسلط به حقوق کار از داوطلبی که تنها ۲ واحد درس حقوق کار در دوره ی کارشناسی گذرانده است غیر منصفانه باشد، ولی داوطلبی که مباحث مربوط به مراجع قضایی و اداری را مطالعه کرده باشد با روش معکوس و رد کردن سایر گزینه می تواند به گزینه ی صحیح دست پیدا کند.

گزینه های ۲ و ۴ را همان ابتدا می توانیم کنار بگذاریم، چون اساساً مرجعی به عنوان " اجرای وزارت کار " وجود خارجی ندارد و نمی تواند هم وجود داشته باشد، زیرا می دانیم دادرسی و اجرای احکام که مستلزم تصرف در دارایی و حقوق مردم است جز به حکم قانون و به طور عام توسط دادگاه یا سایر مراجعی که طبق قوانین خاص صلاحیت صدور یا اجرای احکام (مانند اجرای ثبت) را یافته اند ممکن نیست.

" اجرای ثبت " که در گزینه ی یک آمده است هم صحیح نیست چون اجرای ثبت در موارد خاص و منصوص قانونی از جمله اجرای اسناد رسمی (ماده ۹۲ و ۹۳ قانون ثبت) صلاحیت خواهد داشت. ماده ۹۲ قانون ثبت مقرر می دارد: "مدلول کلیه اسناد رسمی راجع به دیون و سایر اموال منقول بدون احتیاج حکمی از محاکم عدلیه لازم الاجرا است ... " و ماده ۹۳ این قانون نیز مقرر می دارد: کلیه اسناد رسمی راجع به معاملات املاک ثبت شده مستقلاً و بدون مراجعه به محاکم لازم الاجرا است."

مستندات:

- ماده ۱۶۶ قانون کار جمهوری اسلامی مصوب ۱۳۶۹: "آراء قطعی صادره از طرف مراجع حل اختلاف کار ، لازم الاجراء بوده و بوسیله اجرای احکام دادگستری به مورد اجراء گذارده خواهد شد . ضوابط مربوط به آن به موجب آئین نامه ای خواهد بود که به پیشنهاد وزارتین کار و امور اجتماعی و دادگستری به تصویب هیات وزیران می رسد."
- ماده ۴ آیین نامه طرز اجرای آرای قطعی هیأت های تشخیص حل و اختلاف موضوع ماده (۱۶۶) قانون کار : ترتیب اجرای آرای قطعی هیات های تشخیص و حل اختلاف، تابع احکام و مقررات اجرای احکام مربوط به محاکم دادگستری است.

۱۶۱- چنانچه اصل دعوا در دادگاه تهران اقامه شده باشد و خواهان مایل باشد پس از اقامه‌ی دعوا، دستور موقت بگیرد و موضوع دستور موقت در مقر دادگاه بوشهر باشد، درخواست دستور موقت باید به کدام دادگاه داده شود؟

(۱) دادگاه بوشهر

(۲) خواهان بین دادگاه تهران و بوشهر حق انتخاب دارد.

(۳) دادگاه تهران

(۴) باید از دادگاه تهران درخواست شود مگر دعوا مالی نباشد.

پاسخ: گزینه ۱: دادگاه بوشهر

مبحث: دستور موقت و دادگاه صالح به رسیدگی

منبع: دکتر شمس، آیین دادرسی مدنی، دوره بنیادین، جلد سوم، شماره ۱۸۵

تحلیل

اصل در مورد مرجع صالح رسیدگی به درخواست صدور دستور موقت دادگاه در حال رسیدگی به دعوا یا صالح به رسیدگی به اصل دعواست (ماده ۳۱۱ قانون آیین دادرسی مدنی).

ولی بر این اصل استثنایی وارد شده است، که هرگاه موضوع درخواست دستور موقت در مقر دادگاه دیگری واقع شده باشد درخواست باید از همان دادگاه محل دیگر انجام شود حتی اگر صالح به رسیدگی به اصل دعوا هم نباشد (ماده ۳۱۲ قانون آیین دادرسی مدنی).

بنابراین گزینه‌ی یک، یعنی دادگاه بوشهر که محل وقوع مال مورد درخواست دستور موقت است صالح خواهد بود.

مستندات:

➤ ماده ۳۱۱ آیین دادرسی مدنی: «چنانچه اصل دعوا در دادگاهی مطرح باشد مرجع درخواست دستور موقت، همان دادگاه خواهد

بود و در غیر این صورت مرجع درخواست، دادگاهی می‌باشد که صلاحیت رسیدگی به اصل دعوا را دارد.»

➤ ماده ۳۱۲ قانون آیین دادرسی مدنی: «هرگاه موضوع درخواست دستور موقت، در مقر دادگاهی غیر از دادگاههای یادشده در

ماده قبل باشد، درخواست دستور موقت از آن دادگاه به عمل می‌آید، اگرچه صلاحیت رسیدگی به اصل دعوا را نداشته باشد.»

۱۶۲- چنانچه حکم غیابی علیه دو نفر صادر و به هر دو ابلاغ قانونی شود و اجراییه به هر دو ابلاغ واقعی شود، گرفتن تامین از محکوم له برای اجرای حکم

(۱) الزامی است.

(۲) ممنوع است.

(۳) مجاز است.

(۴) بستگی به مالی یا غیر مالی بودن دعوا دارد.

پاسخ: گزینه ۲: ممنوع است

مبحث: واخواهی

منبع: دکتر شمس، آیین دادرسی مدنی، دوره بنیادین، جلد دوم، شماره ۳۹۱

تحلیل

تبصره ۲ ماده ۳۰۶ قانون مدنی تصریح دارد بر اینکه اجرای حکم غیابی منوط به معرفی ضامن یا اخذ تامین است مگر اینکه " دادنامه یا اجرائیه " به محکوم علیه ابلاغ واقعی شده باشد.

از مفهوم مخالف تبصره فوق می توان استفاده کرد که هرگاه دادنامه یا اجرائیه ابلاغ واقعی شده باشند اجرای حکم غیابی منوط به اخذ تامین یا ضامن نخواهد بود و از آنجا که اخذ تامین یا ضامن تصرف در حقوق مردم است حتی دادگاه هم جز با حکم قانون نمی تواند نسبت به آن اقدام کند و در غیر مواردی که قانون تجویز کرده است ممنوع خواهد بود.

مستندات:

➤ تبصره ۲ ماده ۳۰۶ قانون آیین دادرسی مدنی: « اجرای حکم غیابی منوط به معرفی ضامن معتبر یا اخذ تأمین متناسب از محکوم له خواهد بود. مگر اینکه دادنامه یا اجرائیه به محکوم علیه غایب ابلاغ واقعی شده و نامبرده در مهلت مقرر از تاریخ ابلاغ دادنامه واخواهی نکرده باشد.»

۱۶۳- حکم وقفیت ملک که از دادگاه تجدید نظر استان صادر شده در چه صورتی نهایی می شود؟

(۱) فقط در دیوان عالی کشور ابرام شود.

(۲) در دیوان عالی کشور ابرام شود یا مهلت فرجام آن سپری شود.

(۳) همان حکم دادگاه تجدیدنظر نهایی است.

(۴) فقط ریاست قوه قضائیه آن را مغایر شرع تشخیص ندهد.

پاسخ: گزینه ۲: در دیوان عالی کشور ابرام شود یا مهلت فرجام آن سپری شود.

مبحث: حکم نهایی

منبع: دکتر شمس، آیین دادرسی مدنی، دوره بنیادین، جلد دوم، شماره های: ۳۰۴؛ ۵۱۸

تحلیل

در برابر این سوال فقط داوطلبی که تفاوت حکم قطعی و نهایی را مطالعه نکرده باشد ممکن است دچار اشکال شود.

می دانیم هر حکم حضوری که از دادگاه تجدید نظر صادر شود قطعی است، ولی ممکن است نهایی نباشد، در تعریف حکم نهایی خوانده ایم که حکمی نهایی است که قابل فرجام خواهی در دیوان عالی کشور نباشد.

برای اینکه حکمی قابل فرجام خواهی نباشد یعنی نهایی باشد، یا باید ذاتاً قابل فرجام خواهی نباشد یا مهلت فرجام خواهی آن سپری شده باشد، ولی می دانیم که به حکم بند الف ماده ۳۶۸ قانون آیین دادرسی مدنی احکام راجع به وقف صادره از دادگاه تجدید نظر استان ذاتاً قابل فرجام خواهی هستند.

نهایتاً می توان گفت در مورد حکم راجع به وقفیت که از دادگاه تجدید نظر صادر شده است یا باید فرجام خواهی صورت گرفته باشد و دیوان عالی کشور رسیدگی و رای نهایی را صادر کرده باشد یا اینکه اصولاً محکوم علیه از فرجام خواهی منصرف شده و در مهلت ۲۰ روزه پس از ابلاغ رای صادر شده از دادگاه تجدید نظر برای فرجام خواهی اقدام نکرده باشد که به طور خودکار حکم نهایی خواهد شد.

مستندات:

➤ ماده ۳۶۸ قانون آیین دادرسی مدنی: «آرای دادگاههای تجدیدنظر استان قابل فرجام خواهی نیست مگر در موارد زیر:

الف - احکام:

احکام راجع به اصل نکاح و فسخ آن، طلاق، نسب، حجر و وقف.

www.DLMgroup.ir

Email : khalilnejad.68@alumni.ut.ac.ir

تهیه و تنظیم : صابر خلیل نژاد کیاسری

ب - قرارهای زیر مشروط به این که اصل حکم راجع به آنها قابل رسیدگی فرجامی باشد.

۱ - قرار ابطال یا رد دادخواست که از دادگاه تجدیدنظر صادر شده باشد.

۲ - قرار سقوط دعوا یا عدم اهلیت یکی از طرفین دعوا.»

DLM

۱۶۴- دعوای نسب (اثبات نسب) اقامه می شود. در جریان دادرسی خواهان فوت می نماید. در این صورت دادگاه چه رایی باید صادر نماید؟

(۱) قرار اناطه

(۲) قرار توقیف دادرسی

(۳) قرار سقوط دعوا

(۴) حکم بر بی حقی خواهان

پاسخ: گزینه ۲: قرار توقیف دادرسی

مبحث: توقیف دادرسی

منبع: دکتر شمس، آیین دادرسی مدنی، دوره بنیادین، جلد دوم، شماره ۲۴۵

تحلیل

برای رسیدن به پاسخ این سوال داوطلب باید ابتدا مضمون ماده ۱۰۵ قانون آیین دادرسی مدنی را مطالعه کرده باشد و بداند که در صورت فوت (یا محجور شدن یا زوال سمت) یکی از اصحاب دعوا، دادگاه باید دادرسی را برای تعیین جانشین به طور موقت متوقف کند. مطلبی که ممکن است داوطلب را در رسیدن به پاسخ این سوال با مشکل مواجه کند وارد شدن به تفصیلی است که استاد دکتر شمس ذیل شماره ی ۱۲۷ جلد سوم دوره بنیادین در مورد حکم ماده ۱۰۵ به آن پرداخته‌اند، ایشان به درستی حکم ماده را مختص موردی دانسته‌اند که دعوا قابلیت انتقال به ورثه را داشته باشد و اگر دعوا قابلیت انتقال به ورثه متوفی را نداشته باشد عملاً دعوا ساقط می شود (چون اصل حق از بین می رود) و فوت زوج یا زوجه در دعوای تمکین یا طلاق را برای موردی که دعوا قابلیت انتقال ندارد. مثال زده شده است ولی در مورد دعوای نسب هر چند ممکن است در نگاه اول دعوا دارای جنبه‌ی قائل به شخص خواهان به نظر برسد ولی با کمی دقت می بینیم که اثبات نسب دارای آثاری از جمله در مورد توارث خواهد بود که می تواند وراثت متوفی را ذینفع و ذیحق در داخل شدن به دعوای کند.

مستندات:

➤ ماده ۱۰۵ قانون آیین دادرسی مدنی: «هرگاه یکی از اصحاب دعوا فوت نماید یا محجور شود یا سمت یکی از آنان که به موجب آن سمت، داخل دادرسی شده زایل گردد دادگاه رسیدگی را به طور موقت متوقف و مراتب را به طرف دیگر اعلام می دارد. پس از تعیین جانشین و درخواست ذی نفع، جریان دادرسی ادامه می یابد مگر این که فوت یا حجر یا زوال سمت یکی از اصحاب دعوا تأثیری در دادرسی نسبت به دیگران نداشته باشد که در این صورت دادرسی نسبت به دیگران ادامه خواهد یافت.»

۱۶۵- حکم طلاق از دادگاه خانواده صادر می شود. این حکم را دادگاه تجدید نظر فسخ و قرار رد دعوای نخستین صادر می نماید. این رای در دیوان عالی کشور نقض می شود. در این صورت رسیدگی پس از نقض به چه دادگاهی باید ارجاع شود؟

(۱) همان شعبه دادگاه تجدید نظر

(۲) دادگاه هم عرض دادگاه تجدید نظر

(۳) همان شعبه دادگاه نخستین

(۴) دادگاه هم عرض دادگاه نخستین

پاسخ: گزینه ۱: همان شعبه دادگاه تجدید نظر

مبحث: فرجام خواهی و اقدامات بعد از نقض رای

منبع: دکتر شمس، آیین دادرسی مدنی، دوره بنیادین، جلد دوم، شماره های: ۵۰۳ و ۵۷۴

تحلیل

دادگاه تجدید نظر می تواند اگر دعوای نخستین را اساساً مردود بداند یا دادخواست را مردود تشخیص دهد حکم بدوی را نقض و قرار رد دعوا صادر کند، اگر این قرار به تبع اصل دعوا قابل فرجام خواهی باشد و از آن فرجام خواهی شود و دیوان عالی کشور قرار صادره از دادگاه تجدید نظر را نقض کند به تصریح بند الف ماده ی ۴۰۱ قانون آیین دادرسی مدنی پرونده برای رسیدگی ماهوی باید به دادگاه تجدید نظر (دادگاه صادر کننده ی قرار رد دعوا) ارجاع دهد .

مستندات:

➤ بند الف ماده ۴۰۱ قانون آیین دادرسی مدنی: « پس از نقض رأی دادگاه در دیوان عالی کشور، رسیدگی مجدد به دادگاهی که به شرح زیر تعیین می گردد ارجاع می شود و دادگاه مرجوع الیه مکلف به رسیدگی می باشد:

الف - اگر رأی منقوض به صورت قرار بوده و یا حکمی باشد که به علت نقص تحقیقات نقض شده است، رسیدگی مجدد به دادگاه صادرکننده آن ارجاع می شود.

ب - اگر رأی به علت عدم صلاحیت دادگاه نقض شده باشد، به دادگاهی که دیوان عالی کشور صالح بداند ارجاع می گردد.»

۱۶۶- چنانچه فصل اختلاف از طریق داوری در سند رسمی پیش بینی شده باشد و داور رای صادر نماید این رای چگونه اجرا می شود؟

(۱) به دستور دادگاه در اجرای ثبت

(۲) به دستور رئیس ثبت در اجرای ثبت

(۳) به دستور دادگاه در اجرای دادگستری

(۴) به دستور داور در اجرای دادگستری

پاسخ: گزینه: ۳ : به دستور دادگاه در اجرای دادگستری

مبحث: داوری

منبع: دکتر شمس، آیین دادرسی مدنی، دوره بنیادین، جلد سوم، شماره های ۳۳۶ و ۵۰۳

تحلیل

اصولاً شکل تنظیم قرارداد داوری موضوعیت ندارد، قرارداد داوری به هر شکلی می تواند تنظیم شود و شکل تنظیم اثر مستقیمی در آثار آن نخواهد داشت. به تصریح مادهی ۴۸۸ قانون مدنی دادگاه ارجاع کنندهی دعوا به داوری یا دادگاهی که صلاحیت رسیدگی به اصل دعوا را دارد مکلف است طبق رای داور برگ اجرایی صادر کند، قسمت آخر همین ماده اجرای رای را برابر مقررات قانونی اعلام کرده است که البته تاکید بی فایده ای است و به هر حال اجرائیه صادره باید توسط اجرای احکام دادگستری و طبق قانون اجرا شود.

اصولاً اجرای احکام دادگستری توسط قسمت اجرای احکام اجرا خواهد شد و گزینه های ۱ و ۲ که به اجرای ثبت اشاره دارند مردود هستند، گزینه ی ۴ هم از آن جهت که داور صلاحیت و موقعیت دستور به تشکیلات دادگستری را ندارد مردود است.

مستندات:

➤ ماده ۴۸۸ قانون آیین دادرسی مدنی: « هرگاه محکوم علیه تا بیست روز بعد از ابلاغ، رأی داوری را اجرا ننماید، دادگاه ارجاع کننده دعوا به داوری و یا دادگاهی که صلاحیت رسیدگی به اصل دعوا را دارد مکلف است به درخواست طرف ذی نفع طبق رأی داور برگ اجرایی صادر کند. اجرای رأی برابر مقررات قانونی می باشد...»

۱۶۷- چنانچه خواسته‌ی خواهان از اموال مثلی (برای نمونه طلا) باشد بهای خواسته در دادخواست تعیین شود و محکوم به وجه نقد باشد.

(۱) باید - می تواند

(۲) نباید - می تواند

(۳) باید - نمی تواند

(۴) نباید - نمی تواند

پاسخ: گزینه ۳: باید - نمی تواند

مبحث: بهای خواسته و تعیین آن

منبع: دکتر شمس، آیین دادرسی مدنی، دوره بنیادین، جلد دوم، شماره های ۲۴ و ۲۷

تحلیل

به تصریح بند ۳ ماده ۵۱ قانون آیین دادرسی مدنی در تمام دعاوی مالی باید بهای خواسته در دادخواست معین شود مگر اینکه ممکن نباشد. اصولاً برای تعیین هزینه دادرسی و الصاق تمبر به دادخواست که برای به جریان افتادن دادخواست ضروری است نیاز به این داریم که مبلغی به عنوان بهای خواسته در دادخواست وجود داشته باشد. در این دعا هم از آنجا که خواسته مقداری طلاست و مشخصاً دعوا مالی است خواهان باید در دادخواست مبلغی را به عنوان بهای خواسته قید کند.

در قسمت دوم سوال هم دادگاه اولاً تکلیف دارد که نسبت به تمام خواسته حکم صادر کند و دوم اینکه نمی تواند خارج از محدوده‌ی خواسته‌ای که خواهان در دادخواست طرح کرده است و رسیدگی بر آن مبنا انجام شده است حکم صادر کند.

نکته ای که در این سوال ممکن است داوطلب را دچار اشکال کند خلط "خواسته" و "بهای خواسته" است، خواسته با بهای خواسته به جز در حالتی که خواسته مبلغی وجه رایج باشد متفاوت هستند.

خواسته چیزی است که خواهان طی دادخواست از دادگاه رسیدگی به آن را مطالبه می کند و دادگاه هم فقط در محدوده‌ی خواسته حق دارد رسیدگی و حکم صادر کند، مثلاً در فرض این سوال، خواهان مقداری طلا از کسی مطالبه کرده است، ولی بهای خواسته مبلغی است که در دادخواست تنها برای دو منظور نوشته می شود اول تعیین هزینه‌ی دادرسی بر اساس آن و دوم تعیین قابلیت شکایت از رای که صادر خواهد شد.

www.DLMgroup.ir

Email : khalilnejad.68@alumni.ut.ac.ir

تهیه و تنظیم : صابر خلیل نژاد کیاسری

بنا بر این در فرض این سوال دادگاه فقط می تواند در صورت ذی حق بودن خواهان، خوانده را به تحویل همان مقدار طلا که خواهان مطالبه کرده و در جریان دادرسی مستحق بودن او نسبت به آن مقدار ثابت شده است محکوم کند.

مستندات:

- **بند ۳ ماده ۵۱ قانون آیین دادرسی مدنی :** « تعیین خواسته و بهای آن مگر آن که تعیین بهاء ممکن نبوده و یا خواسته، مالی نباشد.»
- **بند ۴ ماده ۶۲ قانون آیین دادرسی مدنی :** « در دعاوی راجع به اموال، بهای خواسته مبلغی است که خواهان دردادخواست معین کرده و خوانده تا اولین جلسه دادرسی به آن ایراد و یا اعتراض نکرده مگر اینکه قانون ترتیب دیگری معین کرده باشد.»

۱۶۸- چنانچه اصل دعوایی حقوقی در صلاحیت دادگاه انقلاب تهران باشد و موضوع قرار تامین خواسته مال منقولی باشد که در مقر دادگاه انقلاب شیراز است. صدور قرار تامین خواسته

(۱) در صلاحیت هر یک از دادگاه های انقلاب تهران و شیراز به انتخاب خواهان.

(۲) در صلاحیت دادگاه انقلاب تهران است.

(۳) در صلاحیت دادگاه انقلاب شیراز است.

(۴) ممکن نیست.

پاسخ: گزینه ۲: در صلاحیت دادگاه انقلاب تهران است

مبحث: تامین خواسته

منبع: دکتر شمس، آیین دادرسی مدنی، دوره بنیادین، جلد سوم، شماره ۲۶۶

تحلیل

به صراحت ماده ۱۱۱ قانون آیین دادرسی مدنی دادگاه صالح به رسیدگی به درخواست تامین خواسته خواهد بود، اگر دعوا هنوز طرح نشده باشد خواهان باید درخواست تامین خواسته را همراه دادخواست تقدیم کند و اگر دادرسی در جریان است باید درخواست خود را به دادگاه رسیدگی کننده به اصل دعوا تسلیم کند (شماره ۲۶۶ جلد سوم دوره بنیادین).

در ارتباط با این سوال ممکن است داوطلب دچار خلط بحث تامین خواسته و دستور موقت بشود، اگر خواهان درخواست صدور دستور موقت می داشت باید درخواستش را به دادگاه انقلاب شیراز تسلیم می کرد.

در این سوال نکته ای هم هست که ذکر آن خالی از فایده نیست، و آن هم اینکه صلاحیت دادگاه انقلاب به طور معمول در ارتباط با امور کیفری است ولی دو نوع صلاحیت در امور حقوقی برای دادگاه انقلاب وجود دارد یکی دعوای مربوط به اصل ۴۹ قانون اساسی (بند ۶ ماده ۵ ق.ت.د.ع.و.ا) و دیگری دعوای مربوط به اموالی که توسط این دادگاه مصادره شده است (طبق رای وحدت رویه شماره ۵۸۱). در این رای وحدت رویه آمده است: «دادگاههای انقلاب اسلامی که به فرمان مبارک امام راحل رضوان الله تعالی علیه و مصوبه بیست و هفتم خرداد ماه ۱۳۵۸ شورای انقلاب تشکیل شده‌اند بر طبق اصل یکصد و شصت و یکم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران و تحت نظارت دیوان عالی کشور به جرایمی که در اصل چهل و نهم قانون اساسی و قانون حدود صلاحیت دادرها و دادگاههای انقلاب مصوب یازدهم اردیبهشت ماه ۱۳۶۲ مجلس شورای اسلامی معین شده رسیدگی می نمایند و صلاحیت آنها نسبت به صلاحیت دادگاههای عمومی دادگستری اعم از حقوقی و کیفری از نوع صلاحیت ذاتی است.

احکام صادره از دادگاههای انقلاب در بعضی موارد علاوه بر جنبه کیفری و مجازات مرتکب واجد جنبه حقوقی هم می باشد و اموال نامشروع او را نیز شامل می شود. در چنین موردی هر نوع ادعای حقی که از طرف اشخاص حقیقی یا حقوقی نسبت به این اموال عنوان شود ولو به ادعای خارج بودن آن مال از دارایی نامشروع محکوم علیه باشد رسیدگی آن بر حسب شکایت شاکی و طبق ماده ۸ و تبصره ماده ۵ قانون نحوه اجرای اصل چهل و نهم قانون اساسی مصوب ۱۷ مردادماه ۱۳۶۳ با دادگاه صادر کننده حکم می باشد و دادگاه انقلاب پس از رسیدگی اگر صحت ادعا را تشخیص دهد بر طبق ذیل اصل چهل و نهم قانون اساسی مال را به صاحبش رد می کند، والا به بیت المال می دهد.»

مستندات:

➤ **ماده ۱۱۱ قانون آیین دادرسی مدنی:** «درخواست تأمین از دادگاهی می شود که صلاحیت رسیدگی به دعوا را دارد.»

۱۶۹- چنانچه قرار اتیان سوگند بتی صادر شود و مدعی علیه سوگند یاد نماید آیا مدعی می تواند پس از اتیان سوگند ادعای خود را با دلیل اثبات نماید؟

(۱) نمی تواند.

(۲) تنها در دعوای بر (وراثت) میت می تواند.

(۳) می تواند.

(۴) تنها در دعوای بر (وراثت) میت نمی تواند.

پاسخ: گزینه ۱: نمی تواند

مبحث: ادله اثبات دعوای؛ سوگند

منبع: دکتر شمس، آیین دادرسی مدنی، ادله اثبات دعوای، شماره ۳۲۸

تحلیل

به تصریح ماده ۱۳۳۱ قانون مدنی "قسم قاطع دعواست و هیچ گونه اظهاری که منافی قسم باشد از طرف پذیرفته نخواهد بود"، جلوه‌ی اصلی "سوگند قاطع دعوای" همان سوگند بتی است، بنابراین پس از اتیان سوگند و اثبات حق طرف نمی‌تواند با دلایل دیگری حق خود را بر خلاف ان اثبات کند.

هر چند حکمی که به استناد سوگند بتی صادر می شود می تواند حسب مورد قابل تجدید نظر و یا فرجام خواهی هم باشد ولی حتی در همان مراحل هم دلیلی خلاف حکم مستند به سوگند بتی پذیرفته نمی شود و فقط می توان حالتی را برای تغییر حکم فرض کرد که در آن کسی که سوگند خورده است خود اقرار کند که حق با طرف مقابل است و از سوگند خود برگردد.

مستندات:

➤ ماده ۱۳۳۱ قانون مدنی: «قسم، قاطع دعوای است و هیچ گونه اظهاری که منافی با قسم باشد از طرف پذیرفته نخواهد شد.»

۱۷۰- بازداشت مال غیر منقولی که سابقه ی ثبت ندارد در اجرای احکام مدنی

(۱) مجاز نیست.

(۲) تنها در صورتی مجاز است که حکم نهایی بر مالکیت محکوم علیه صادر شده باشد.

(۳) در هر حال مجاز است.

(۴) در صورتی مجاز است که ملک در تصرف محکوم علیه باشد و یا حکم نهایی بر مالکیت او صادر شده باشد.

پاسخ: گزینه ۴: در صورتی مجاز است که ملک در تصرف محکوم علیه باشد و یا حکم نهایی بر مالکیت او صادر شده باشد.

مبحث: اجرای احکام مدنی

منبع: قانون اجرای احکام مدنی

تحلیل

به صراحت ماده ی ۱۰۱ قانون اجرای احکام مدنی، مال منقول فاقد سابقه ی ثبتی فقط در یکی از دو صورتی که یا در تصرف مالکانه ی محکوم علیه باشد یا حکم نهایی بر مالکیت او صادر شده باشد قابل توقیف است، یعنی ممکن است حکمی هم بر مالکیت محکوم علیه از دادگاه صادر نشده باشد و فقط به این عنوان که تصرفات او بر ملک مورد نظر مالکانه است ملک را می توان توقیف کرد.

همین طور اگر حکمی بر مالکیت محکوم علیه صادر شده باشد ولی نهایی نشده باشد، مال توقیف می شود ولی محکوم له حق تصرف ندارد و مال تا زمان نهایی شدن حکم در توقیف می ماند.

مستندات:

➤ ماده ۱۰۱ قانون اجرای احکام مدنی : توقیف مال غیرمنقولی که سابقه ی ثبت ندارد به عنوان مال محکوم علیه وقتی جایز است که محکوم علیه در آن، تصرف مالکانه داشته باشد. و یا محکوم علیه، به موجب حکم نهایی، مالک، شناخته شده باشد.

➤ در موردی که حکم بر مالکیت محکوم علیه صادر شده ولی به مرحله ی نهایی نرسیده باشد توقیف مال مزبور در ازای بدهی محکوم علیه جایز است ولی ادامه ی عملیات اجرایی، موکول به صدور حکم نهایی است.